

درس هفتصد و دهم

کیفیت ربط حادث به قدیم (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. [یکی از آقایان مشهد] قائل هستند به اینکه عکس‌هایی که همراه با موج تلویزیون باشد دیدنش اشکال ندارد و این در واقع عکس نیست. یک وقتی نظرشان این بود، حالا نمی‌دانم نظرشان تغییر کرده است یا نه!

دکتر احسانی پیش ما آمده بود و می‌گفت که ایشان یک هم‌چنین چیزی مطرح کرده و خیلی مورد استقبال شباب قرار گرفته است که این عکس‌هایی که داخل تلویزیون هست عکس نیست بلکه موج است. عکس آن است که در مرآت باشد و الا آن [عکس در تلویزیون] امواج است. بنده به آقای احسانی گفتم که برو به ایشان بگو که ما خیلی تمایل داریم عکس مخدره حضرت‌عالی را موج کنید تا ببینیم! بله، بدون هیچ مسئله‌ای و بدون هیچ‌گونه... موج است دیگر [اشکالی ندارد]! بعد دیگر از دکتر احسانی نپرسیدم که این را به او گفتم یا نه! چون قرار بود سر کلاس بگویم که آقا این اگر موج است شما از خودتان شروع بفرمایید!

دیروز یک فتوایی - فتوای آیه‌الله مکارم شیرازی - به ما دادند، گفتم: **عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، الْفَاتِحَةُ**، که دختران ترکیه چون نمی‌توانند با حجاب [سر کلاس] بروند اشکال ندارد بی‌حجاب سر کلاس و دانشگاه بروند، به خاطر اینکه اگر نروند افراد بی‌بندوبار می‌روند! ۲ خب جان من اگر او حجابش را بردارد که مثل همان [افراد بی‌بندوبار] است! یعنی انکار ضروری من‌الدین به این نحو و به این شکل و به این بهانه چرند که چون اگر اینها نروند افراد لابلایی می‌روند پس حجاب را بردارند، خب فردا دوباره یک قانون می‌آورند که همین‌ها با حجاب نمی‌توانند مطب بزنند، آن وقت چه می‌فرمایید؟! [لابد می‌گویید که] بروند بی‌حجاب بشوند! پس فردا...

او اصلاً می‌خواهد [آنها را] بی‌حجاب کند و کاری به علم ندارد. دست استعمار می‌خواهد بی‌بندوباری بیاورد. در زمان رضاشاه که بی‌حجابی آمد علما مثل شما استدلال نکردند، بلکه گفتند که تا پای جان هم باشد می‌ایستیم و از حجاب حمایت و دفاع می‌کنیم. حالا مراجع آخرالزمان ما می‌آیند به حلیت سفور فتوا می‌دهند! حالا باید از ایشان سؤال کرد که حالا بفرمایید اگر گفتند که شلوار هم نباید بپوشند، حضرت ملاذ الأنام و حجة الاسلام ما چه می‌فرمایید؟! حالا این روسری را برداشتید و دیگر موها قشنگ پیدا شد و اتفاقاً خیلی قشنگ‌تر هم می‌شوید و خیلی بهتر هم می‌توانید درس بخوانید! استاد هم بهتر می‌تواند با آنها درس بخواند! اگر هم یک وقتی نمره کم آوردند خب می‌شود از طرق دیگری جبران بشود! هم‌چنین چیزهایی هست. حالا اگر فردا گفتند که نه آقا، شلوار هم نباید باشد خب شلوارتان را هم در بیاورید، چون کار به دست لابلایی‌ها می‌افتد پس دخترهای مسلمان بی‌شلوار بروند به علم برسند! و **عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، الْفَاتِحَةُ**! این عاقبت کسانی است که فتوا به سقط جنین می‌دهند و امثال‌ذلک. بسیار بسیار جالب است و از این فقه پویا خیلی مبتهج شدیم که بحمدالله فقه ما این قدر پویاست که حتی حجاب را هم برمی‌دارد برای اینکه دیگران باسواد نشوند! «هر دم از این باغ بری می‌رسد.»^۳

در زمان رضاشاه وقتی که مسئله بی‌حجابی آمد اصلاً چند نفر از علما و غیر علما خودکشی کردند! رضاشاه هم دید دارد یک فتنه‌ای می‌شود از آن دست برداشت. این داستان بی‌حجابی و پیغام آن سرتیپ به مرحوم پدر بزرگمان که مرحوم آقا - رضوان الله

حادث زمانی و حادث ذاتی

راجع به مسئله ارتباط بین حادث و قدیم که از او تعبیر به ربط بین حدوث و قدیم می‌آورند - قدیم زمانی و حدوث ذاتی - آنچه که در میان افهام جا افتاده و قدری از نظر مفهومی فاصله گرفتن از آن مشکل می‌نماید

تعالی علیه - آوردند. یک وقتی از ایشان شنیدم که ایشان می‌گفتند که من تا آن روز اصلاً نمی‌دانستم پدرم یک هم‌چنین فحش‌هایی هم بلد است! می‌گفتند که آن روز این قضایا بر ما برملا شد و ما از گنجینه خزانه ایشان اطلاع پیدا کردیم که چیزهای دیگری هم هست متتها به جایش هست! یعنی فحش‌های دست اولی که روی دست ندارد را نثار رضاشاه کرد و می‌گفتند که آن روز اصلاً چیز عجیبی بود و می‌گفتند که مهم‌ترین خاطره‌ای که من در عمر پدرم دیدم جریان آن روز بود که ایشان با حال مرض که در رختخواب خوابیده بودند و افرادی که به دیدن ایشان می‌آمدند، ایشان بلند نمی‌شدند و همین‌طوری خوابیده بودند تا اینکه وقتی او آمد و این را گفت اصلاً ایشان بلند شدند! این نشان می‌دهد که آن میزان عرق دینی و این حیا و عفاف در این بزرگان به چه حد بوده است و این فتوا در چه نقطه‌ی مقابلی از این حیا، عفاف، تکلیف شرع، و ضرورت قرار می‌گیرد. واقعاً نعوذُ بالله که انسان به این مسائل برسد و چطور آن کسی که فتوا می‌دهد که زن بدون اجازه حتی با نهی شوهر می‌تواند به مسجد برود به‌خاطر اینکه مساجد خالی نباشد فردا هم به این فتوا می‌رسد که به‌خاطر اینکه دیگران درس نخوانند زن حجاب را بردارد و بی‌حجاب و سفور خودش را در معرض دید همه مردم قرار بدهد. الحمدلله!

گفت:

بنگ و می‌می‌خور و ... می‌کن و می‌باز قمار * که مسلمانی از این چهار امام است تمام ۴**

اینها باید جواب خدا را بدهند البته اگر خدایی را قبول داشته باشند اگر هم که قبول نداشته باشند که راحت هستند و باید سراغ مسائل دیگر برویم!

۱) برگرفته از کلام أباعبدالله الحسین علیه‌السلام در مثير الأحران، ص ۲۵:

«قَالَ الْحُسَيْنُ: وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ!»

۲) سایت آیه‌الله مکارم شیرازی، بخش استفتائات:

سؤال: وظیفه خواهران دانشجوی مسلمان ترکیه و دیگر کشورها نسبت به رعایت حجاب در دو فرض زیر چیست؟ ۱. شرط گذراندن تمام ترم‌های دانشجویی در دانشگاه‌های تحت مدیریت آنها، رعایت نکردن حجاب شرعی است. ۲. شرط اتمام چندترم باقیمانده از رشته خاصی در دانشگاه ترک حجاب است.

جواب: با توجه به اینکه اگر دختران مسلمان و متدین دروس عالی را نخوانند تنها افراد بی‌بندوبار و لامذهب پسته‌ای مهم را اشغال می‌کنند، به افراد متدین اجازه داده می‌شود که حجاب را در خصوص مواردی که ضرورت دارد رعایت نکنند، ولی در غیر آن موارد حتماً مراعات نمایند.

۳) مخزن الاسرار خمسه نظامی، بخش ۴۸:

هر دم از این باغ بری می‌رسد *** نغزتری از نغزتری می‌رسد (۴) منسوب به ناصر خسرو؛ بیتی با این مضمون هم در دیوان اشعار او وجود دارد؛ دیوان اشعار ناصر خسرو، قصیده شماره ۱۱۵:

می و قیماز و لواطت به طریق سه امام *** مر تو را هر سه حلال است، هلا سر بفرز

این است که همیشه توجه ما در مسئله حدوث به خلق بعد از عدم است؛ یعنی خلق بعد از عدم به معنای تصور برهه‌ای و حینی از احوان در عدم آن شیء است و این را به معنای حدوث تلقی می‌کنیم.

مثلاً الآن این چراغ در اینجا روشن شده است و قبل از اینکه رفقا به این مدرس بیایند این چراغ خاموش بود و اولین شخصی که وارد می‌شود این کلید برق را می‌زند و این چراغ روشن می‌شود. این معنا معنای حدوث ضوء پس از ظلمت است که مفهوم عامیانه خودش را دارد. هر کسی در حدوث یک هم‌چنین تصویری را دارد که بعد از عدم، یک پدیده‌ای متحقق بشود و به وجود بیاید که این تصور عدم در ذهن بیش از تصور وجود جا گرفته است و دلیلش هم همین است که ما مدرکات خود را از زمانیات انتزاع می‌کنیم و این گذشت زمان و حدوث زمان است که حقایق را برای ما روشن می‌کند و خیال می‌کنیم که این زمان در این مسئله دخالت دارد درحالی که زمان فقط یک وسیله و آلت برای این انتزاع و برای این تصور و تصدیقات است ولی نفس خود مفهوم منتزع و آن حقیقت منتزعی که متحد با ذهن است، خارج از زمان است؛ یعنی ما به واسطه ارتباطی که با زمان و زمانیات داریم که نتیجه اتصال مثال متصل با جسم مادی و شهودی و زمانی است انتزاع این مثال متصل به واسطه جسم و اجزاء جسمانی در بستر زمان خواهد بود و لکن نفس خود آن اتصال هیچ ارتباطی با زمان و زمانیات ندارد چون الآن آن مثال با بدن اتحاد پیدا کرده است و دریچه ورود خواطر، تصورات، اتحاد و انتزاع آن از اجزاء مادی است، تصور ما این است که آن انتزاع هم در بستر زمان انجام گرفته است درحالی که فقط خود این وسیله و آلت است که به واسطه زمان و زمانی، انتزاع آن مفهوم را می‌کند.

علت تحقق خارجی اعیان

در واقع می‌توانیم این‌طور بگوییم که این مثال خارجی که عبارت از همان مفهومی است که متحد با مثال متصل است تحقق خارجی دارد و تحقق مثال منفصل را دارد. چون در مثال منفصل ارتباطی با انسان نیست و عالم مثال عالمی است که با شخص ارتباط ندارد بلکه مثال انسان با او مرتبط است. خود اشیاء خارجی هر کدام دارای مثال خاص خود هستند. هر فردی دارای مثال خاص به خود است. هر شیئی دارای مثال خاص به خود است، چه من به آن مثال برسم یا نرسم، تفاوتی در این مسئله وجود ندارد.

عالم مثال، علت برای تحقق خارجی اعیان

این شکلی که الآن شما در اینجا مشاهده می‌کنید این صحن مدرسه با این حجراتش خودش دارای مثال است و آن مثال است که این صحن و سرا را نگه داشته است و اگر آن مثال از بین برود همانی را که شما در عالم خواب می‌بینید اگر فردا در این مدرسه فیضیه ببینید یک آجر هم مشاهده نمی‌کنید. نگویند که آنچه را که

من دیدم خواب بوده و از بین رفته است، به این آجرهای مدرسه چه کار دارد و به این در و دیوار و صحن و سرا چه ارتباطی دارد؟! علت برای تحقق خارجی اعیان همان مثال خود آنهاست که متصل با آنهاست و از دید ما منفصل است؛ یعنی خود مثال این مدرسه یک مثال متصلی است که علت بقاء این مدرسه است و آن علت بقاء همان حیات باقی اوست که انسان به واسطه رؤیت آن به آن مثال اتصال پیدا می کند.

بنابراین شما مشاهده می کنید در بعضی اوقات چشمتان باز است و این عکس در چشم شما می افتد ولی شما به مثال این مدرسه اتصال پیدا نمی کنید چون حواستان یک جای دیگر است. ببینید! اینجا آن نکته دقیق است که این دو قضیه باید به همدیگر ارتباط داده بشوند. باز بودن چشم به معنای کارکردن اعضاء، موجود است؛ الآن چشم باز است، اعضا هم دارد کار می کند، نور وارد قرنیه و شبکیه و غیره می شود و از آن طرف دارد به مغز متصل می شود و اینها همه هست لذا اگر شما حواستان پرت است دلیل بر این مسئله این است که اگر همان موقع از مغز شما عکسی بردارند یا یک نواری بگیرند، می بینند عکس صورت این بنا الآن در مغز نقش بسته است و [مغز دارد این عکس را] می گیرد منتها صحبت در این است که آیا ادراک هم می کند یا نمی کند؟ آن ادراک مبتنی بر توجه و التفات است و همین که نفس ملتفت بشود [ادراک هم می کند و می گوید که] هان؟! چه می گویی؟! می گویم که حواست کجاست بابا؟! من الآن پنج دقیقه است که دارم حرف می زنم اما تو حواست یک جای دیگر است! این التفات یک مسئله دیگر است.

علت تأثیر محیط روی بچه

اینکه می گویند که بچه را به هر جا ببرید و هر شخصی بچه را در بغل خودش نگیرد، بچه را در محیط مساعد باید قرار بدهید، بچه در جایی که موسیقی هست نباید باشد، بچه را در مجالس ذکر و مجالس اهل بیت علیهم السلام ببرید و آنجایی که نماز می خوانید بچه را آنجا بگذارید به خاطر چیست؟! او که در عالم خودش هست، به خاطر این است که این صداها بدون انتباه او می آید و در ذهن او نقش می بندد و این نقش بستن بعداً می آید کار انجام می دهد و تأثیرات خودش را باقی می گذارد نه اینکه همین طوری بچه را هر جا ببریم. حالا این یک مسئله است و بالاتر از این مسئله هم هست. بله، حتی خود آن بچه در آن موقع یک نحوه انتباهی دارد، گرچه از نقطه نظر ظاهر چیزی نمی فهمیم و مشاهده نمی کنیم. این توجهی که الآن حاصل می شود توجه زمانی نیست بلکه استفاده از ابزار و آلات است که این در زمان واقع می شود. خود نفس انتباه یعنی توجه نفس به حقایق خارجی که این توجه نفس در این برهه انجام شده است ولی نه اینکه حتماً باید این توجه در این برهه باشد، توجه خارج از زمان و مکان است.

کیفیت اتصال نفس با مثال منفصل

جنبه آلیت اعیان خارجی

این صورتی که الآن از این مدرسه در ذهن انسان نقش می‌بندد به واسطه اتصال نفس با آن مثال است که این صورت در ذهن انسان نقش می‌بندد. اگر [این اتصال] نبود این نقش بسته نمی‌شد و انسان ملتفت نمی‌شد. پس این صورت برای رسیدن به آن مثال منفصل حکم وسیله و را آلت دارد که نفس به واسطه اتصال با مثال منفصل، مثال متصل خود را تقویت می‌کند و این صورت خارجی را در آن مثال منفصل با خود متصل می‌کند و وحدت می‌بخشد. بنابراین هیچ چیزی از اعیان خارجی به انسان منتقل نمی‌شود و اعیان خارجی برای خودشان هستند. تمام این اشجار و ابنیه و این مصالح همه در جای خودشان قرار دارند و هیچ چیزی تغییر پیدا نمی‌کند بلکه انسان به واسطه رؤیت این [اعیان خارجی] به آن مثال می‌رسد و آن مثال است که با آن همیشه متحد است و به آن مثال ارتباط پیدا می‌کند یعنی با همان حیثیت مثالی خودش ارتباط پیدا می‌کند. بنابراین خود این اشیاء و اعیان خارجی از نقطه نظر حدوث زمانی دخالتی در آن ادراک انسان ندارند بلکه اینها فقط جنبه آلیت برای این مسئله دارند. وقتی که این قضیه روشن شد این نکته در اینجا حاصل می‌شود. پس این اشیاء خارجی در تحت علیت با آن مثال قرار دارند که آن مثال باید ثابت و برقرار باشد و هیچ‌گاه آن مثال از آن ثبوت... یعنی نه به معنای ثبوت چون خود آن مثال هم دارای مراتب مختلفی است؛ یک مثال برای زمین قبل از بنا داریم، یک مثال برای بنا داریم، یک مثال برای رشد این ساختمان داریم و یک مثال برای تخریب داریم؛ در هر ثانیه‌ای مثالی متحقق است که یا حکایت از رشد می‌کند و یا حکایت از تخریب می‌کند لذا یک مثال نیست.

عظمت عالم مثال

آن وقت شما ببینید که این عالم مثال چیست و اصلاً کسی قادر نیست بر اینکه این عالم مثال را ارزیابی کند و ببیند که به چه کیفیتی و به چه نحوی است! وقتی که امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند که ارتباط عالم ماده با این وسعتی که دارد نسبت به عالم مثال، مثل قطره‌ای است که در دریا است،^۱ آن وقت ما ببینیم که مسئله از چه باب است که امام علیه‌السلام این را می‌فرماید! الآن شما دارید یک وجود مادی را می‌بینید ولی این وجود مادیِ دیروز دیگر نیست این وجود مادیِ پرروز دیگر نیست. ببینید عمق مسئله کجاست! اصلاً شما می‌توانید

^۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۵۴، حدیث زینب العطاره. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۶۶.

این قضیه را تصور کنید یا نه؟! این وجود مادی که الآن در اینجا در کره ماه قرار گرفته است یک مقدار از فضا را اشغال کرده است ولی این کره ماه اگر به اضافه کره ماه دیروز بود چقدر از فضا را اشغال می کرد؟ اگر به اضافه کره دیروز و پریروز بود چه فضایی را اشغال می کرد؟ اگر به اضافه کره ماه هفتۀ پیش بود چه فضایی را اشغال می کرد؟ شما الآن یک کره ماه می بینید یک کره زمین و یک کره زهره و عطارد می بینید ولی کره زهره و عطارد، کره زهره و عطارد فعلی است [ولی] آن حیثیت اتصالیه ای که در هر لحظه این کره دارد خلق می شود و استمرار پیدا می کند را که نمی بینید، این خلق و استمرار او در عالم مثال است. یا ابوالفضل! حالا شما بیا نگاه کن و بین تمام این عالم در بدو و وسط و انتها همه در هر ثانیه و در هر لحظه ای به نحو استمرار در آن مثال وجود دارد! الآن که وجود ندارد و شما نمی بینید. الآن که کره ماه دیروز را نمی بینید، الآن دارید کره ماه امروز را می بینید ولی آیا دیروز کره ماه بوده یا نبوده است؟ آیا این بقا و انتقالش به روز بعد وجود باقی می خواهد یا نمی خواهد؟ شما آن وجود باقی را که نمی بینید. یعنی در هر ثانیه ای - اصلاً این از باب ضیق خناق است و الاً ثانیه معنا ندارد - یک وجود مستمری این کرات را به هم وصل کرده است.

مثل این آتش گردانی که دارید می چرخانید و یک دایره قرمز در شب مشاهده می کنید اما دایره قرمزی وجود ندارد! شما یک دایره در اینجا می بینید و یک اشغال فضا را در اینجا مشاهده می کنید که به صورت یک دایره به خاطر عدم انطباق صوری که از شبکیه می خواهد در مغز قرار بگیرد با آن سرعتی که این آتش گردان دارد انجام می دهد چون این دو باهم منطبق نیست لذا قبل از اینکه مغز بیاید تجزیه کند و صورت قبلی را از صورت بعدی جدا کند و بگوید که این آتش گردان در این نقطه به جای خود است و همین آتش گردان در یک میلی متر بعد به جای خود است اما نمی تواند این کار را به خاطر شدت بکند که این در هر ۲۴ ثانیه ۲۴ مرتبه باید انجام بشود و این سرعت از ۲۴ مرتبه بیشتر است لذا شما فقط یک حرکت دایره قرمز در شب می بینید که دارد می گردد ولی این دایره از نقاط بسیاری تشکیل شده است. لذا اگر شما آتش گردان را در یک جا ننگه دارید در آن نقطه دیگر خطی مشاهده نمی کنید حالا کمی بالاتر بیاید خطی نیست، کمی بالاتر بیاید خطی نیست. این چراغها را دیده اید که لامپها یکی پس از دیگری روشن می شوند؟ اگر فاصله بین روشن شدن یک لامپ با لامپ بعدی به میزانی باشد که ذهن سالم بتواند ... نه ذهن آدم خنگ خدا که اگر یکی از آنها اول روشن بشود و یکی آخر روشن بشود همه را یک خط می بیند نه! ذهن آدم عادی....

خدا مرحوم آقا شیخ هادی تألهی را رحمت کند. ایشان در همدان بود و خیلی مرد بزرگی بود. یک دفعه این آقا سید علی لواسانی داشت تعریف یکی از آقایان را می کرد. خدا مرحوم آقا سید علی لواسانی را رحمت کند. اتفاقاً همین آقای حاج آقا موسی شبیری حفظه الله هم حضور داشتند. می گفتند که خدا رحمت کند مرحوم - حالا من اسم نمی برم چون جسارت می شود که فوت کرده است و بنده خودم سالهای سال شاگردی ایشان

را داشتم و واقعاً ایشان حق بزرگی بر من داشت - آقا شیخ قدس الله را که یک نیمچه دیوانه‌ای بود! آقا سید علی لواسانی به او گفت که آن از تعریف اولت و آن صدر و ذیل این هم [از این حرف دومت]! ولی خب علی کل حال ایشان این گونه بود.

خدا رحمت کند، مرحوم تالهی یک وقتی مدرسه مرحوم آخوند ملاعلی در همدان درس می داد و لمعه می گفت. یکی از همین لات‌ها و داش‌های همدان که با ایشان هم یک سابقه سلام و علیک داشت یک روز به ایشان می‌رسد و می‌بیند یک کتاب دستش است. می‌گوید که این چی چی اینجا دستت گرفتی؟! چی می‌خوانی؟! گفت که لمعه است. گفت که با این سنت لمعه می‌خوانی؟! گفت که آره. گفت: إن شاء الله که خدا به تو فهم بدهد خوب بفهمی! می‌گفت که رفت و سال بعد او را همان جا دید که دوباره این بیچاره داشت لمعه می‌گرفت! گفت که چی چی دستت هست؟! این چه کتابیه بده ببینم! گفت که این همان لمعه‌ای است که در پارسال دیدی. گفت که این همان [کتاب] پارسال است دوباره داری مُخوانی؟! یک سال است نفهمیدی که در این چی چی گفته است؟! گفت که یک سال هست هنوز نفهمیدی این چی گی می‌گوید و داری مُخوانی! خب دیگر از اینها هم هستند!

باز هم صد رحمت به اینها که اقلاد دین پیغمبر را خراب نکردند و این آقایان تیشه به ریشه دین نزدند! لات است همین است دیگر! اول و آخر و ظاهر و باطنش همین است! همین‌ها همین لات‌های همدان. یک کسی از دوستان ما می‌گفت که یک دفعه به جایی از همدان رفتم که به آن چبرخانه می‌گویند. می‌گفت که می‌دانی بشه چی بهت میگم؟! در تمام دنیا بگردی فقط یک آقا شیخ هادی تالهی بوده یکی هم مرحوم حاج میرزا جواد انصاری! می‌گفت که من همه‌شان را دیدم - آن وقت در قهوه‌خانه بود! - فقط دو نفر است؛ یکی آقا شیخ هادی تالهی یکی هم مرحوم حاج میرزا جواد انصاری!

اینها خوب می‌فهمند یعنی اینها آن تشخیص [را می‌دهند] چون خودش صاف است آن لاتی که دارد این حرف را می‌زند ظاهرش لات است اما این داخل صاف است. طیب ظاهرش خلاف بود ولی درونش درست بود. لذا شاه نتوانست با او کاری بکند و نتوانست او را بخرد. شاه آمد به او گفت که هرچه خواهی به تو می‌دهم بلند شو بگو که فلان کار و این قضیه این طور است. گفت که من به سید تهمت نمی‌زنم! این درونش درست بوده است بیرونش خب بله [لات بود]. وای به اینکه ما ظاهرمان درست باشد و ریش تا اینجا قشنگ حسابی پارافین کشیده و مرتب و خلاصه تشکیلات ولی باطن قهر خدای عزوجل [باشد]! گور کافر خیلی حلل دارد و برای قبرستانشان خیلی [هزینه] می‌کنند! می‌گویند که در روم یک قبرستانی هست که بعضی از اتاق‌هایش دو میلیون دلار قیمت دارد! قیمت آن اتاقی که برای آن مرده‌ها می‌گذارند این قدر قیمت دارد!

ظاهرت، چون گور کافر پر حُلل *** وز درون، قهر خدا عزوجل^۱

بله تا آدم به این افراد مبتلا نشود نمی فهمد که ما چه می گوئیم. اینها دیگر مسائلی است که فقط ظاهراً یا غیر ظاهراً [روشن می شود]. می خواستم بگویم که ظاهراً فقط در زمان ظهور روشن می شود دیدم نه مثل اینکه قبل از ظهور هم دارد روشن می شود و این مسائل و این حقایق برملا می شود!

عمر بن سعد ملعون امام جماعت مسجد کوفه و کسی که مورد احترام اهالی است دستش به خون پسر پیغمبر آغشته می شود ولی آن حر بن یزید ریاحی که پهلوان محله بوده است و فلان بوده است می آید و این طور عاقبت به خیر می شود! اینها دیگر چیزهایی است که یک مقداری انسان باید روی این قضایا فکر کند و به خدا پناه ببرد.

بعد از نود سال نان و نمک امام زمان علیه السلام را خوردن بلند می شویم و می گوئیم که روایت قلم و قرطاس دروغ است و حاشا به ساحت حضرت عمر که بیایند و بفرمایند که **إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ** و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که **«اِنَّتُونِي بِدَوَاةٍ وَ صَحِيفَةٍ اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوْا بَعْدَهُ اَبَدًا»**^۲ و آن کلام یاوه می گوید که **«إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ اُتْرُكُوهُ»**^۳ و «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» را که از مسلمات تشیع و عقاید ما هست را انکار کنیم و کنار بگذاریم و بعد هم که توبه نامه می نویسیم، در آن توبه نامه به گونه ای بنویسیم که نه این مطلب را قبول داریم ولیکن به خاطر مصالحی بهتر بود که ذکر نشود! ایشان در آنجا نوشتند که چون دشمن سوء استفاده می کند بهتر بود که ذکر نشود!

خدا بگویم که چه کارت کند! وقتی که او مُرد من یک فاتحه هم برایش نخواندم! دشمن شاد می شود دیگر چه غلطی است؟! آیا درست است یا نیست؟! دشمن کیست؟! دشمن تراشی یعنی چه؟! اگر حالا سنی در دنیا نبود شما این حرف را قبول داشتی؟! یعنی این قدر ما باید بی همه چیز باشیم که با مقدس ترین از مقدسات خود این طور بازی کنیم و بعد هم برای اینها شعائری قائل بشویم و تعظیم شعائر بکنیم؟! هیچ این مسائل مهم نیست اما آن وقت سر مولانای بیچاره که می آید چنان خود را پاره می کنیم که روده بزرگ و کوچک به بیرون می آید! یعنی این طوری و به این کیفیت است!؟

فاصله بعید بین مدعی و شخص متصل به ولایت

آنهايي که می آیند به فلاسفه و عرفا این جسارت های بی تربیتانه و بی ادبانه را می کنند آیا از آنها بر بالای

۱. دیوان شیخ بهائی، نان و حلوا.

۲. الطبقات الکبری، ج ۲ ص ۲۴۴.

۳. همان، با قدری اختلاف.

درس خارج راجع به اینها مطلبی شنیده شد یا اینکه همه سکوت کردند؟! چون از فقهاء هستند و فقیح - با حاء - نباید بر ساحت او گرد و غباری بنشیند! علی کل حال ظاهراً از همه مظلوم تر این امام زمان ما است که به واسطه این غیبتش هر کسی هر غلطی می خواهد می کند و هر چرندی که بخواهد می گوید و بحمدالله از تعقیب و از پیگیری محفوظ و مصون است و اگر یک هزارم اینها را کسی بگوید به کجا و کجا او را می بندند!

کسی که بیاید و این طور حجاب را مورد [هجمه] قرار بدهد و آنها را آزاد بگذارد و ضروری دین را در اینجا کنار بگذارد اشکال ندارد ولی اگر یک مطلبی را کسی بگوید که همین آقا نسبت به مسائل اجتماعی دخالت نکنند، باید آسمان به زمین دوخته شود و دیده آید که چه مسائلی شد. خب الحمدلله اینها چیزهایی است که خدا می آورد تا به مردم نشان بدهد که بین کسی که متصل به ولایت هست و کسی که منفصل است - گرچه مدعی است - چه میزان فاصله است و چقدر باید تفاوت باشد که کار به اینجا بکشد! ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤْيَ أَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ این آیه، آیه عجیبی است و واقعاً باید به خدا پناه ببریم.

آن شب آخر نبود که شریح قاضی را به آن بدبختی انداخت بلکه در طول سالیان سال بود و طول این همه پا روی حق گذاشتن بود و در مقابل امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام ایستادن ها بود که آمد جمع شد جمع شد تا اینکه نوبت فتوا رسید. شریح قاضی چه گناهی کرد؟ اصلاً گناهی نکرده است. همین استدلال را آنجا می بینید. چون عمل حسین بن علی برخلاف نظام حکومت است شریح قاضی هم فتوا داد گفت که این هم خلاف نظام و مصلحت نظام است. گفت: چون این عمل حسین بن علی موجب اخلال به نظام است بنابراین دفع او بای تحوکان لازم است. ابن زیاد هم برداشت فتوا را به همه نشان داد و گفت: این هم خط و امضاء شریح قاضی! شریحی که از زمان عمر، عثمان، علی، امام حسن تا معاویه حاکم بوده است. ما یک شریح قاضی می گوئیم ولی این شریح قاضی بالأخره کیست؟! مردم را به حرکت انداختن که شوخی نیست، یک طلبه معمولی که نمی تواند مردم را به حرکت بیندازد، باید یک ریش سفیدی داشته باشد و باید یک عمامه بزرگی داشته باشد و باید یک وجهه اجتماعی داشته باشد والا یکی از شما بلند شود برود [هم چنین حرفی را بزند] می گویند که آقا پی کارت برو چه داری می گویی، هذیان می گویی بلکه او باید مردم را به حرکت بیندازند تا بیایند پسر پیغمبر را هم بکشند! آن عمر سعدی که امام جماعت مسجد در کوفه است و محل رجوع مردم است باید جلو راه بیفتد و مردم هم به دنبالش [راه بیفتند] اینها باید باشند. اینهایی که خودشان ائمه جماعات هستند

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۱۰. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۹۶:

«و پس از آن، نتیجه و عاقبت کسانی که بدی نمودند، بدی و تباهی شد به جهت آنکه آیات خدا را دروغ شمرده و تکذیب نمودند.»

ملاک مرجعیت آقایان!

بنده در یک مجلسی که راجع به تعیین مرجعیت بود در زمان بعد از مرحوم آقای حکیم بودم. در یکی از این مجالس تهران رفته بودم و پدرم نبود. من در آن موقع حدود پانزده شانزده سال بودم و با یکی از اقوام که می خواست برود من هم بدم نمی آمد که بروم. خب ما هم یک چیزی مان می شد که برویم از این چیزها و فیلمها تماشا کنیم! یکی از مهم ترین عللی که در آنجا مطرح بود که یک فردی را انتخاب نکنند این بود که ما با این آقا نمی توانیم کنار بیاییم! یعنی نه به علمیت و نه به تقوا کار داشتند و نه...! من بیچۀ پانزده ساله تعجب می کردم و می گفتم که نگاه کن ببین چه وضعی است! و بعد گفتند که ما با این آقا بهتر می توانیم کنار بیاییم. آقا مگر ندیدی چه کردند آقا مگر ندیدی فلان کردند! یکی که ریش بلندی داشت رو کرد و گفت که می خواهی نان بخوری یا نخوری؟! این ملاک برای تعیین مرجعیت آقایان بود! بعد هم وقتی که با همدیگر [اختلاف پیدا] شد، فحشها شروع شد و آن گنجینه الأسرار بیرون آمد! آقایان این مطالب را هم بلد هستند! کار به اینجا که می رسد معلوم می شود این مسائل را هم می دانند! امروز برای من همان شد ولی خدا برای ما خیلی از مسائل را روشن کرد که آن دیدگاه ما نسبت به مسائل عوض شد.

وقتی که مرحوم پدرمان - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند که ما قبل از اینکه وارد حوزه قم بشویم تصور می کردیم که همه چه هستند و [اهل تقوا هستند] و همین آقایان از آسمان آمدند اما وقتی که در قم آمدیم مشاهده کردیم که بعضیها را مثل علامۀ طباطبایی ملائکه بی وضو اسمشان را نمی توانند ببرند و بعضیها از شدت خباثت و ظلمت، انسان نمی تواند اسمشان را بر زبان بیاورد! «ببین تفاوتِ ره کز کجاست تا به کجا!» این در کجا و او در کجا قرار گرفته است!

خب این چیزهایی است که کم کم این مسائل روشن می شود و بر ملا می شود. میزان مرجعیت هم کم کم مشخص می شود. آقا می آید تعیین مرجع می کند به خاطر اینکه اموال و داراییها محفوظ بماند! آخر این آقا به درد مرجعیت می خورد؟! این آقای که حالا دیگر بماند که یک قضیه ای هم از او نقل کردم که ما در صف ایستاده بودیم و ... خلاصه این اموال و داراییها همه محفوظ بماند و این بیا و بروها محفوظ بماند. آن وقت اینها می آیند [و تعیین مرجع می کنند] نمی دانم [مثل اینکه] حساب و کتابی در این مملکت نیست.

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲:

صلاح کار کجا و من خراب کجا *** ببین تفاوتِ ره کز کجاست تا به کجا

به ما در آن سایت گفته بودند که آقا چرا شما رساله نمی‌دهید؟ گفتم که بحمدالله با وجود ده‌ها رساله عملیه نوبت به ما نمی‌رسد و **مَنْ به الکفایه** موجود است! مرحوم آقا سید احمد کربلابی می‌فرمودند:
اگر جهنم رفتن واجب کفایی است **مَنْ به الکفایه** هست و دیگر نوبت به ما نمی‌رسد!^۱

او، مرد بود! می‌خندید و به این اوضاع قهقهه می‌زد، به آنچه را که دیگران برای حصول به آن جان می‌دهند و جانشان را فدا می‌کنند او به آن قهقهه می‌زد! و وقتی متوجه می‌شد که مسئله جدی است آن‌چنان منقلب می‌شد که رنگش سفید می‌شد و او را به حال می‌آوردند و سرش را گرم می‌کردند که بابا حالا مسئله‌ای نشده و اتفاقی نیفتاده است، حالا ما می‌رویم مسائل را درست می‌کنیم.

بازگشت حقیقت حقایق خارجی به ولایت

وقتی مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در اول کتاب توحید علمی می‌نویسند: باید طلاب اینها را بخوانند و به این قضایا پی ببرند و بدانند که مسئله چه خبر است، قضیه همین است. بزرگان، آنها بودند. اینها کسانی بودند که به ولایت وصل بودند و چون به ولایت وصل بودند شما این‌گونه مسائل و این خصوصیات را از آنها می‌دیدید. حقیقت همه حقایق خارجی به ولایت برمی‌گردد. هر سخنی که از دهان شما بیرون آمد و آن سخن مایه‌ای از حقیقت داشت بدانید به همان مقدار چون به ولایت وصل بودید و چون به امام زمان وصل بودید و چون او را در نظر داشتید [آن سخن حقیقت] است به همان مقدار است. اگر یک مقداری فاصله گرفتید و یک مقداری نفس آمد خودش را دخالت داد گرچه صبغه صبغه دینی و الهی باشد اما یک مقداری از آن جدا شدید می‌بینید حرف‌ها و تصمیم‌ها عوض شد! این آقایی که نیم ساعت پیش این حرف را می‌زد، الآن می‌بینید که یک حرف دیگری می‌زند و می‌گوید که نه عیب ندارد این کار را بکن! تو نیم ساعت پیش گفتی که نه آقا نکن! نیم ساعت پیش متصل بود و بعد به واسطه بروز و وسوسه شیطان و خناس‌ها افرادی که دورش می‌آمدند و خبرهای جدیدی که برای او آوردند این نفسش شروع [به کار] کرد و آن اتصال ولایت سست شد. آن وقت یک دفعه همین سؤال را نیم ساعت بعد از او می‌کند که آقا بالأخره حضرت عالی تصمیمتان چیست؟! می‌گوید که نه عیب ندارد! عجب! خب تو که نیم ساعت پیش آن را گفتی! چون این خناس‌ها پیشت نیامده بودند تو را وسوسه کنند و تو را از آن ولایت قطع کنند. صاف بودی، پاک بودی، متصل بودی و برای تو مسئله قبح و وقاحت داشت لذا می‌گفتی که نباید این کار را بکنی. بعد که خناس‌ها و مریدها آمدند ...، آخ وقتی که این مریدهای شاخ‌دار و مریدهای دم‌دار و مریدهای سُم‌دار می‌آیند آدم سوارش می‌شود!
مرید مرید است دیگر حالا بعضی مریدها سُم دارند و بعضی مریدها دم دارند و بعضی مریدها شاخ

^۱. توحید علمی و عینی، ص ۲۶.

دارند! هر کدام از اینها به تناسب موقعیت خودشان می‌آیند شروع می‌کنند این طرف تور پهن کردن که آقا اگر این کار را نکنیم این طور می‌شود آقا اگر آن کار را نکنیم آن طور می‌شود و آقا اگر آن کار را نکنیم حریف می‌آید غلبه می‌کند. حریف کیست؟! طرف مقابل کیست؟! می‌آیند می‌گویند که خب پس نه دیگر اگر این طور است پس شما باید این کار را بکنید. این به خاطر جدا شدن است. اینها می‌آیند آدم را از این ولایت جدا می‌کنند و این ریسمان ربط بین قلب و ولیّ عالم امکان را قطع می‌کنند یا اینکه سست می‌کنند و می‌تراشند، حالا قطع قطع نه! کم کم می‌تراشند و آن ریسمان ضخیم تبدیل به یک ریسمان کوچک کوچک کوچک می‌شود تا اینکه ریسمان [پاره می‌شود]. وقتی که کوچک شد آن هم می‌تواند قطع بشود بعد دیگر می‌بینی حرف‌ها عوض می‌شود، صحبت‌ها عوض می‌شود، ملاک‌ها عوض می‌شود و براساس ملاک‌های جدید حکم جدید صادر می‌شود! ملاک جدید که می‌آید بر آن اساس حکم جدید که اصلاً ۱۸۰ درجه در مقابل است [مطرح می‌شود] و او اصلاً مسئله را نمی‌فهمد.

اهمیت مشورت در تصمیم‌گیری

کسی می‌گفت که ما پیش یک بنده خدایی رفتیم که یک قضیه را به او بفهمانیم که آقا تو که الان داری این گونه کار می‌کنی [این اشتباه است]. می‌گفت که چند نفر یک ساعت هر چه کردیم سر حرفش ایستاده بود و می‌گفت که نه همین است. اِ خب بابا آن مغزی که در سر تو گذاشته در من هم گذاشته، چیست که تو می‌فهمی و من نمی‌فهمم؟! خب بگو. اگر وحی می‌شود خب بفرمایید روی چشممان می‌گذاریم. الهام می‌شود بفرمایید نوکرتان و مخلصتان هستیم. آیا میزان مغزی که در سر شما است بیشتر است؟! نه این قدر خبری نیست، تازه اگر [مغز] باشد! پس این چیست که شما می‌فهمید اما بنده نمی‌فهمم؟! نه تنها من بلکه او هم نمی‌فهمد دیگری هم نمی‌فهمد و هیچ یک از افرادی که در مجلس هستند نمی‌فهمند و فقط شما می‌فهمید! این چه قضیه‌ای است!؟

اینکه فرمودند «**ما حازَ مِنَ اسْتِخَارَ**»^۱ برای همین است ما که متصل به غیب و وحی نیستیم باید از افراد مشورت بگیریم. خود بنده وقتی که یک تصمیمی را قبلاً می‌خواستم بگیرم - تصمیم که گرفتم - چه کار

۱. الأمالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ عوالم العلوم، ج ۲۳، ص ۴۰۸.

«[عن] أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهم السلام، قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على اليمن فقال هو يوصيني: "يا علي، ما حازَ من استخار، ولا ندِمَ من استشار."»

«امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به سوی یمن گسیل داشت پس این چنین سفارش نمود: ای علی! هر کس طلب خیر نمود حیران و سرگشته نشد و هر کس مشورت طلبید، پشیمان نگشت.»

می‌کردم؟ به بنده نه وحی و نه الهام می‌آید و نه علم غیب دارم و اطلاعاتم مثل بقیه افراد محدود است لذا افراد مختلف را در شعب مختلف و فروع مختلف از اشخاص مختلف فرستادم که برو تحقیق کن و مسائل را به دست بیاور. گرچه برای من روشن و مشخص بود و نیازی هم به این حرف‌ها نبود اما تا وقتی که از نقطه نظر ظاهر هم مسئله با آنچه را که تشخیص بود یکی درآمد حالا گفتم که هر کاری می‌خواهی بکنی بکن. و الا همین طوری که نمی‌شود [تصمیم گرفت].

کسی آمده بود به بنده گفته بود که راجع به فلان قضیه می‌توانید از فلان شخص هم استفاده بکنید، گفتم که نه ایشان چون یک مسئله دارد بنده اصلاً حرف‌های ایشان را قبول ندارم. چرا؟ چون دیدگاه [افراد] در مسائل ممکن است فرق کند. افرادی باید به دنبال تحقیق در این جریان بروند که نظرشان نسبت به این جریان بی تفاوت باشد و خودشان در این مسائل دخیل نباشند. گرچه نظرشان هم صحیح بود ولی دخیل نباشند. آن وقت آدم می‌رود به این افرادی که نه به این طرف و نه به آن طرف کار دارند می‌گوید که آقا برو یک تحقیقی بکن. او هم می‌رود صاف هرچه که در دایره است را می‌آورد و می‌گوید که آقا این شخص این حرف را می‌گوید، این قسمت از [حرف] این شخص درست است و این قسمتش غلط است اینجا حرف او نقطه ضعف دارد و اینجا آن نقطه قوت است. بعد انسان من حیث المجموع جمع می‌کند و مطلب به دستش می‌آید. آن وقت این استشاره می‌شود. آن وقت «**ما حارَ مَنْ اسْتَخَارَ**» در اینجا شامل می‌شود.

راهی که به پیغمبر فرمودند: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي آلِ أُمَّرٍ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾؛ مشورت را با افراد بکن آن نتیجه‌ای که به دست آوردی آن نتیجه را به خدا بزن نه به خودت و افراد، بگو که خدایا من مشورت کردم این به نظرم آمده است اگر خلاف این است خودت بیا درست کن، دستت را خالی کن و چیزی برای خودت برنذار حتی آنچه را هم که هست آن را به خدا بده و بگو که خدایا این عزم و این حکم به واسطه امر تو برای من حاصل شده و من که این نتیجه را گرفتم به خاطر اطاعت از امر تو بوده است. آن وقت میزانش را خود خدا می‌آید برای انسان مشخص می‌کند و تکلیف می‌کند. ولی اگر انسان تمام درها را به روی خودش ببندد و بعد هم مدعی بشود که از همه چیز خبر دارد و بعد هم معلوم بشود که خبر نداشته است. خب چه شد؟ اینکه بگوید که حرف هیچ کسی درست نیست و همه حرفشان غلط است و فقط حرفی که من می‌زنم درست است، این جور در نمی‌آید.

وجود ثابت عالم مثال متصل

صحبت در این بود که تمام آنچه را که نفس به آن اتصال پیدا می‌کند این اتصالش در زمان است ولی خود نفس آن مثال متصل، وجود زمانی ندارد بلکه وجودش فقط یک وجود ثابت در عالم مثال متصل است. این اشیائی که الآن شما مشاهده می‌کنید و آن کلام امام صادق علیه‌السلام را که عرض کردم، صحبت در اینجا بود، شما تصور بکنید مثال ما باید دارای چه وسعتی باشد، من خیال می‌کنم حتی این تشبیه امام علیه‌السلام که یک قطره نسبت به دریا هم شاید عظمت آن مثال منفصل را نرساند که حضرت می‌فرماید: عالم مثال منفصل... حالا این یک مسئله است. مسئله دیگر این است که تمام خطوراتی که در ذهن ما می‌گذرد همه آنها در مثال منفصل است. از کجا ولی خدا اطلاع پیدا می‌کند که شما الآن دارید این فکر را می‌کنید؟! فکر که دیگر مربوط به ذهن است و دیگر جا نمی‌گیرد! آن وقت شما ببینید، در هر ثانیه‌ی یک تصور دارد در ذهن ما می‌آید! اینجا دیگر یا اباالفضل گفتن دارد! در هر دقیقه‌ای صدها قضیه در ذهن ما خطور می‌کند. جایگاه این قضایا کجاست؟! خب این از ذهن ما خطور می‌کند و می‌رود اما آیا می‌رود یا می‌ماند؟! اگر می‌رود پس چرا به شما خبر می‌دهد که شما دیروز فلان تصور را کردی؟! پس چرا وقتی که من خدمت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌رسیدم می‌فرمودند که بله، این گونه تصورات را آدم بکند اینها فایده‌ای ندارد؟! من دیشب در خانه نشستم و دستم را [زیر چانه] گذاشتم و یک هم‌چنین فکری از ذهن من گذشته و ایشان فردا در کف دست ما می‌گذارد! پس معلوم است که بقیه تصورات را هم می‌داند و فقط این را نمی‌داند؛ بقیه تخیلات و بقیه تصورات را هم می‌داند! جایگاه تمام اینها در مثال است.

حالا شما به عمق این قضیه بروید که این مثال باید چقدر وسیع باشد که بتواند تمام وجودات خارجی اعیان را باستمرارها در خود نگه دارد. این کره ماهی که شما الآن یکی می‌بینید این از اول پیدایشش تا الآن و بعد باید در مثال باشد. کهکشانش باید باشد، راه شیری و راه گربه‌ای آن باید باشد! تمام این صور، تمام این تخیلات، تمام این تصورات و تمام این بده بزن‌ها [باید در آن باشد]. این عالم مثال چه عمقی باید داشته باشد که گفته‌اند: کسی به عمق مثال پی نمی‌برد مگر شخصی که خودش در مجرای مثال **أَنْتُمْ** باشد؟! لذا [مثال] قطره نسبت به دریا باز کم نیست؟! بالأخره دریا محدودیتی دارد حالا شما یک قطره نسبت به آن هستید. آن وقت امام علیه‌السلام می‌فرماید که حکم عالم مثال به نسبت به عالم ملکوت بالاترش مثل قطره به دریا است! یا علی! حکم ملکوت نسبت به عالم لاهوت همین‌طور و... آن نسبت به ولایت ما مثل قطره به دریا است! این امام است! امام ما این است! امام زمان ما این است! یعنی **لا حدّ لولایته و لا انتهاء له** و همان اطلاق ولایت پروردگار به آن اطلاق ولایت امام علیه‌السلام نافذ و جاری است!

حالا بعضی می‌گویند که امام زمان علم غیب دارد یا ندارد! چه بگویند به آنها ﴿كَانَهُمْ ۖ حُمْرٌ ۝﴾

مُسَّ تَنْفِرَةً * فَرَّتْ مِّن قَسْوَرَةٍ ﴿٧٤﴾! این عالم مثال عبارت از همان حقیقت حقایق خارجی‌های است که با این عالم [ماده] مرتبط است و ربط دارد. این عالم مثال همان حقیقتی است که با این مسئله مثال متصل و عالم ماده ارتباط دارد و آن جنبه اتصالی اش یک جنبه تداوم آن خواهد بود.

حالا صحبت در اینجا است که آیا می‌توان بین مثال متصل که برای معلول علت است و بین معلول حد فاصلی قرار داد یا نه؟ یعنی می‌شود یک حقیقت واقعی خارجی وجود داشته باشد بدون آنکه حیثیت علی مثالش وجود داشته باشد؟! این اصلاً مستحیل می‌شود. از آن طرف آیا می‌شود مثالی بدون واقعیت خارجی وجود داشته باشد؟! آن هم مستحیل می‌شود؛ یعنی مثال باشد ولی آن واقعیت خارجی آن نباشد پس این کیفیت تأثیر علت در معلول چه می‌شود؟ چگونه شما می‌توانید تصور یک علت را بکنید؟! مثلاً آیا می‌شود یک حقیقت ناریه را بدون حرارت تصور بکنید؟ حرارت بدون نار نمی‌شود خب وقتی که نشد چطور نار بدون حرارت می‌شود؟! چطور می‌شود این حرارت وجود نداشته باشد ولی ناریت باشد؟! چطور می‌شود شما به نار نگاه کنید ولی حرارتش را متوجه نشوید؟! چطوری این را می‌توانید بفهمید؟! خب این قابل قبول نیست.

تلمیذ: افاضه عقل فعال نیست!

استاد: خود عقل فعال در افاضه خودش آیا می‌شود انفکاک بین او و افاضه او دید؟! یعنی در یک برهه‌ای از زمان - حالا آن عقل فعال در مافوق زمان و زمانیات است - این عقل فعال بخواهد بگوید که من الان در اینجا نمی‌خواهم که این عمل انجام بشود. ترجیح بین نخواستن و انجام نشدن با خواستن در چیست که عقل فعال جانب عدم را بر جانب وجود ترجیح می‌دهد؟! اگر بگویید که مصلحت است کدام مصلحت؟! مصلحت که در خود افاضه است و ما چیزی خارج از افاضه عقل فعال نداریم تا اینکه عقل فعال بخواهد اعمال خودش را براساس آن مصلحت خارجی از وجود خودش تطبیق بدهد.

پس اگر خود عقل فعال در مقام افاضه بگوید که این وجود در این برهه وجود پیدا کند نه در این برهه، لازم‌اش وجود مرجح است و اگر بگوید که در این برهه وجود پیدا نکند باز این وجودش ترجیح مرجح است. اگر بگوید که در هیچ کدام پیدا نکند که خب این خلاف است چون ما خلافش را داریم می‌بینیم و این منافات با اعمال دارد. مگر اینکه عقل فعال بگوید که این وجود باید **بثبوتِه و بوجودِه** وجود خارجی و ثبوت خارجی داشته باشد منتها آن کیفیت اعمال عقل فعال نسبت به این حقیقت خارجی دو نوع می‌شود؛ یعنی دو نوع ظهور دارد، نه اینکه دو نوع وجود دارد. این اعمال عقل فعال، ظهور دارد یک چیزی است؛ ممکن است یک چیزی وجود داشته باشد ولی ظهورش متفاوت باشد [در واقع] ما این طور تصور کنیم ولی خودش چیز دیگر است.

۱. سوره مدثر (۷۴) آیه ۵۰ و ۵۱.

ترجمه: «گویی گورخران گریزانی هستند * که از شیر درنده می‌گریزند.» (محقق)

کیفیت اعمال عقل فعال نسبت به علل مادون خود به نحو ثابت و مستمر می شود. به نحو ثابت و مستمر عقل فعال نسبت به وجود علل و معالیل مادون خود اعمال دارد. به نحو ثابت یعنی لا یُتَصَوَّرُ بِرَهَّةٍ و لا یُتَصَوَّرُ حَیْنٌ مِنَ الْأَحْیَانِ أَنْ یَكُونَ الْعِلَّةُ مَوْجُودَةً بَدُونِ الْمَعْلُولِ و أَنْ یَكُونَ الْمَعْلُولُ مَعْدُومًا بَدُونِ عِلَّتِهِ. این تصور در مقام افاضه و علیت عقل فعال مستحیل می شود.

این در مورد ثابتات که مربوط به عالم ملکوت، لاهوت، مثال و امثال ذلک می شود تا مثال، شما هیچ گونه اختلاف و میزی را مشاهده نمی کنید چون ثابت است. می گوئید که چون ثابت است بنابراین متحد است با آن عقل فعال، حالا به زمانیات می رسیم که یک مرتبه از مثال پایین تر است. آن اعمال عقل فعال نسبت به مثال قطعاً با اعمال عقل فعال نسبت به ملکوت متفاوت است. در آنجا افاضه معانی است و در اینجا افاضه صور خارجی است که حقیقه الشیء بصورتی لا بمادته موجب افاضه به ماده خواهد شد. وقتی عقل فعال به صورتی که مثال عالم است افاضه می کند ماده هم در آنجا متحقق خواهد شد، پس ماده در اینجا هست. پس ما همین الان، فردا هستیم!

بینید چه دارم می گویم! ما الان، فردا هستیم، ما الان هفته دیگر هستیم، - البته بسته به اینکه باشیم یعنی اگر تقدیر باشد نه اینکه برویم خدا حافظ! - ما الان سال دیگر هستیم، ما الان ان شاء الله در زمان ظهور هستیم. از خدا می خواهیم که زمان ظهور حضرت را برای ما روشن کند. چطور اینکه الان وجود خود را دیگر مستمر نمی بینیم، در خود آن «آن» وقتی نظر داریم آن را دیگر مستقل نمی بینیم چون الان نسبت به خود نگاه می کنیم و در نسبت به خود یک امر ثابت می بینیم، گرچه بخواهیم یا نخواهیم در بستر زمان هستیم ولی ادراک ما نسبت به وجود ما در همان آن، ادراک ثابت است. آنکه دیگر سیال نیست. بله در آن بعد ادراک بعد است ولی در همان آنی که الان شما دارید نگاه می کنید، وجود خودتان را یک وجود سیال یا ثابت می بینید؟ وجود ثابت می بینید چون مثالتان ثابت است. وقتی مثالتان ثابت بود پس چطور آن وقت این وجود سیال می شود؟ این سیال، اعتباری در عالم اعتبار می شود.

کیفیت خلق ابدان

بنابراین این سیلانی که الان در عالم وجود مشاهده می کنید این سیلان، ظهور مثال در عالم اعیان است. لذا اگر یک ولی خدا بخواهد، می تواند این کار را انجام بدهد که وجود فردای شما را بیاورد کنار وجود امروزتان بگذارد و دوتا بشود. آقای... [دو تاست که] یکی هم آنجا نشسته است و آن آقا برای فرداست! می گوئیم که این اینجا کیست؟! می گوید که من فردا هستم! هر دو یکی هستیم! منتها این فردای من است و او را زود دیده ای! یکشنبه آمده و از شنبه جلو افتاده است! می آید دوشنبه را کنار شما می گذارد همان طور که در آن واحد یک

ولی می تواند خلق ابدان کند؛ خلق ابدان یعنی همان وجود خودش را در آن واحد در چندجا قرار بدهد. مگر این کار را نمی کردند؟! داریم که بعضی ها این کار را می کردند. در بین اصحاب ائمه علیهم السّلام بعضی ها مثل جابر بن یزید جعفی بودند که گاهی اوقات این کار را می کرد و امام باقر علیه السّلام هم او را [نهی] کردند.^۱ این کار در یک آن است نه اینکه در اینجا هست بعد بلند می شود با طی الارض در یک ثانیه به آنجا می رود، این یک ثانیه هم باز یک ثانیه است. نه، در عین اینکه الآن دارد در این مجلس صحبت می کند همین الآن دارد در یک جای دیگر صحبت می کند، دو صحبت مختلف هم می کند! یعنی اینجا راجع به بحث فلسفه صحبت می کند و جای دیگر راجع به فقه صحبت می کند و جای دیگر راجع به اصول و جای دیگر راجع به تاریخ صحبت می کند! هر جایی دارد یک صحبت می کند و یک شخصیت است؛ یعنی یک شخصیت در ظهورهای مختلف دارد ظاهر می شود. البته بنده خودم ندیدم ولی شخصی که خودش یک هم چنین چیزهایی را داشت مشاهده کردم و یک روز هم یک جریانی اتفاق افتاد که تابه حال به کسی نگفتم و بنا ندارم که [بیان] بکنم اما بنده خودم یک هم چنین مواردی را از بعضی از افراد مشاهده کردم.

کیفیت ارتباط بین مثال و ماده

خلاصه وقتی که پیش امام باقر می آیند صحبت می کنند و می گویند که آقا دیشب جابر [پیش ما] بود و خیلی حرف های عجیبی می زد. دیگری گفت که چه گفتی؟! دیشب که جابر پیش ما بود! حضرت به جابر رو کردند و گفتند که این کارها چیست می کنی؟! خب جابر بلند نشد از اینجا به آنجا برود حرف بزند بلکه فی نفس الوقت در آنجا یک مطالب و مسائلی را می گفت و در نفس وقت در یک جای دیگر یک مطالب دیگری می گفت و در نفس وقت در جای دیگر مسائل دیگری می گفت. این برای این است که آن مثال می آید و علیت متعدده در اینجا ایجاد می کند یعنی یک علت افاضه در یک بدن است و... حالا این بدن را از کجا آورد؟ حالا سؤال من این است که جناب فضلائی محترم این جابر که الآن در هفت جا طبق روایت حضور داشت، خب این بدن مشخص است که سالیان سال صرف شده و زحمت کشیده تا به اینجا رسیده است و چقدر این بدن مبارک پلو و چلو خورده و چقدر علف یعنی سبزی خورده و چقدر گوشت و کباب و هر چه بگویید خورده است تا به اینجا رسیده است، پس یک مقدار ماده خرج شده برای اینکه الآن هفتاد کیلو هشتاد کیلو صد کیلو ۱۵۰ کیلو شده است خب بفرمایید این جناب جابر که آمد هفت تا بدن درست کرد این هفت تا بدن حباب بود یا شکل بود؟! نه، همین هفتاد کیلو آن سر جایش است حالا شاید بعضی ها را بالا و پایین هم برده است یکی

^۱ . جهت اطلاع رجوع شود به مهر تابناک، ص ۲۸.

را هشتاد کیلو و یکی را ۱۵۰ کیلو کرده است! بنده آنجا نبودم که باسکول و ترازو بگذارم! این خصوصیات در اینجا از کجا آمده و این ماده را از کجا آورده خرج کرده است؟! فکرش را کرده‌اید؟! آیا از یک جا خاکی را برداشته است؟! مثلاً از یک مدرسه‌ای یک مشت خاک برداشت و درست کرد؟! بالأخره هفتاد کیلو جسم می‌خواهد دیگر! روی هوا که راه نمی‌رود! این هفت تا هفتاد کیلو ۴۹۰ کیلو می‌شود و جابر هم ظاهراً بیش از هفتاد کیلو بود؛ هشتاد نود کیلو بود حالا برای پانصد کیلو یک کاری باید کرده باشد ولی هیچ کاری نکرده است و همین‌طور نشسته است! این قضیه چیست؟!

مسئله این است که ماده ارتباطش با مثال یکی است یعنی آن مثال است که ماده ایجاد می‌کند! من این را گفتم خب مثال می‌زنیم تا اینکه قضایا و مسائل بیاید و مدام به ذهن نزدیک بشود. او هیچ کار انجام نداده است؛ نه گوسفندی را از یک جا دزدیده، نه به هندوانهٔ فلان مزرعه دستبرد زده، هیچ کاری نکرده است بلکه آن مثال خودش را اعمال کرده است و اعمال آن مثال یعنی جابر خارجی یعنی فرد خارجی. بنده خودم دیدم کسی را که این کار را در یک لحظه انجام داده است. فرد خارجی، شخص خارجی، وجود خارجی، بدن همین بدن که انگشت دارد بدنی که چشم و گوش دارد، هفت نفر مثل خودش درست می‌کند و هفت تا کار می‌تواند انجام بدهد یعنی فرض کنید که اینجا برود بنایی کند و آنجا برود درس بدهد و آنجا برود چه کار بکند، این ارتباط بین مثال و ماده به این شکل است.

تلمیذ: معاد جسمانی هم با این تعبیر حضرت عالی اثبات می‌شود؟

استاد: بله معاد هم همین‌طور است.

تلمیذ: پس فلاسفه چطور این را ...

ایرادات وارد شده به فلسفه، ناظر به برداشت فلسفی

عدم مخالفت مبانی عرفان با فلسفه

استاد: مبانی فلسفی قابل ایراد نیست بلکه آن برداشت فلسفی است که در هر کسی مختلف است. من بارها این مطلب را عرض کردم که بنده هیچ مبنای عرفان نظری ندیدم الا اینکه با مبانی فلسفی یکی و متحد است. منتها حالا بعضی‌ها می‌گویند که آن عرفان بالاتر است و شهود است و عقل به آن نمی‌رسد و از ادراکش عاجز است اما بنده تا به حال به این مسئله نرسیدم یعنی یک مبنای عرفانی را پیدا نکردم که بتواند با مبانی فلسفی مخالفت داشته باشد. آن چیزی که آنها مطرح می‌کنند این است و علت طرحشان این است که می‌گویند: آنچه که از باب **حقیقۃ الشیء بصورتی لا یمادته** مسئلهٔ عالم قیامت مسئلهٔ جزا و فعلیت است و فعلیت، **فعلیۃ الشیء بصورتی** است نه **یمادته** و در روز قیامت ماده جنبهٔ ماده دارد و آن تکامل و فعلیت و مراتب عقاب یا مراتب

ثواب به **صورةُ الشیء** برمی‌گردد نه به مادهٔ او و حرفشان هم درست است یعنی بالأخره صورت است که تکامل پیدا می‌کند. این ماده ماده بودن خود را ازدست می‌دهد. شما الآن با دو سال پیشتان فرق دارید و دو سال پیش شما بخار شده هوا رفته کربن شده بالا رفته است! الآن یک اثر دیگر هستید و الآن یک لحم و گوشت دیگر و یک شعر و موی دیگر هستید. همان‌طوری که کسی که موها را بزند ریخته می‌شود و به‌واسطهٔ مرور زمان دوباره درمی‌آید، همین‌طور پوست و استخوان و تمام اعضای ما در عرض هر مدتی تغییر پیدا می‌کند. حداقل آن می‌گویند که در چهل روز [این تغییرات انجام می‌شود] و حداکثر آن‌طوری که در طب و اینها فعلاً هست بین چهار تا پنج سال است که به‌طورکلی حتی سیستم‌ها و سلول‌های عصبی تغییر پیدا می‌کنند و جایگزین خواهند شد. منتها سلول فاسد تبدیل به سلول فاسد خواهد شد و غیر فاسد هم همین‌طور خواهد بود ولی همه تغییر پیدا می‌کنند.

این مسئله است که این [ماده] هیچ تأثیری ندارد، نه در لذت و نه در تألم تأثیری ندارد. آنچه که متألم است و آنچه که ملتذذ است عبارت از همان صورت نفسیه است و قیامت هم همان است و کار خدا عبث نیست و لذا می‌گویند که عالم قیامت این عالم صور و معانی است نه عالم ماده. اما اشکالی که هست این است که اصل طرح مسئله صحیح است ولی این منافات ندارد. همان‌طوری که مشیت خدا در این عالم تعلق به این بدن برای استکمال گرفته است، مشیت خدا در آنجا به این صورت با این ماده تعلق بگیرد. آنها نفی نمی‌کنند بلکه آنها اثبات عالم صور و معانی در روز قیامت می‌کنند که معانی به این کیفیت است حالا این صورت با هر قالبی می‌خواهد باشد دیگر دنبال نفی او نیستند که او را نفی کنند، مگر از باب عدم ترجیح که وجود غیر مرجح در آنجا به اصطلاح ممتنع هست، از آن باب بخواهند نسبت به این مسئله وارد شوند اما عمدهٔ مطلبشان این است. این مسئله به اینجا می‌رسد که مثال همان‌طوری که مستمر و ثابت است همین‌طور اعیان خارجی مستمر بالمثال ثابت هستند و از دیدگان ما مخفی هستند ولی در **نفسُ الأمر** و در **حقیقهُ الأمر** و در واقعشان، الآن آقای ... فردا، همین الآن موجود است اما بنده نمی‌بینم ولی الآن وجود دارد و آن کسی که اطلاع داشته باشد می‌تواند او را ببیند و دست بزند و او را بلند کند! او را به‌عنوان یک امر ثقیل می‌تواند بلند کند نه به‌عنوان اینکه فقط یک صورتی ببیند چون انسان آن صورت را می‌تواند در خواب هم ببیند. صورتی که در خواب می‌بیند هنر نیست. نه، آن امر خارجی را ببیند منتها دوباره که منصرف بشود و برگردد می‌بیند نه فقط یک نفر است و همین یک نفر الآن در اینجا نشسته است. آن به گذشت از زمان و توقف در زمان برمی‌گردد و تا مادامی که ما متوقف در زمان هستیم، این هستیم. موقعی که از زمان عبور کنیم [دیگر این‌طور نخواهیم بود] لذا اولیاء خدا و افرادی که متصل هستند و می‌توانند از زمان عبور کنند آنها در حین اینکه نشسته‌اند و دارند صحبت می‌کنند در همان حین از زمان عبور می‌کنند و خود نفس وجود خارجی فرد را می‌بینند که دارد این کار خلاف را انجام

می دهد؛ همان نفس خارجی را می بینند نه اینکه آن مثال را ببینند مثال که اصلاً چیزی نیست. همان نفس وجود خارجی را می بینند که دارد این را انجام می دهد و درعین حال هم الآن یک نفر دارد با او صحبت می کند و می خندد و اظهار ارادت می کند. این کار او را می بیند لذا به او می گویند که تو این طور می کردی و... البته باز این قضیه یک تتمه ای هم دارد که بعداً می گویم.

تلمیذ: در مسئله معاد جسمانی که مرحوم علامه در معاد شناسی دارند ظاهراً یک مقدار تفاوت می کند. ایشان معاد جسمانی را اشراف...

استاد: بله، این طور که بنده عرض کردم خود نفس اتحاد است. شاید منظور ایشان هم همین است منتها با آن عبارت بیان کردند ولی اشراف بدون این اتحاد معنا ندارد.

تلمیذ: مقدمات همین است. یعنی مقدمات را همان قضایای مسجد قائم و پدرشان و این مسائل را فرمودند قضیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از کربلا خاکی آوردند.

استاد: بله، اینها همین است. یعنی رسول خدا که رفتند و خاک را آوردند می گویند که من در کربلا رفتم و حسین را در آنجا دیدم! خب همین جا می نشست می دیدی! اینکه شما رفتی در آنجا دیدی آیا مثال را دیدی؟! خب مثال از همین جا هم پیدا بود دیگر رفتن ندارد. این رفتن یعنی رفتن در کربلای ۶۱ سال بعد نه کربلای الآن که سنگ و خاک و این چیزهاست. حضرت از مدینه حرکت کردند و رفتند به کربلای ۶۱ سال بعد رسیدند نه به کربلای آن موقع.^۱ اگر برای کربلای آن موقع بود خب همین طور که نشسته بودند مثل آدمی که مکاشفه می کند کشف می کند و می بیند. برای امیرالمؤمنین علیه السلام مگر این قضیه پیش نیامد؟! حضرت وقتی از جنگ صفین برمی گشتند چرتی زدند، از قضایای معروف است.^۲ حضرت در مثال سیر کردند اما قضیه پیغمبر این طور نبود و این قضیه قضیه خارجی بود که در آنجا رفتند و امام حسین را دیدند و یک مقدار از خاکش را برداشتند آوردند. این خاکی که آوردند خاک کربلای الآن نیست! لذا الآن هم روز عاشورا تبدیل به خون نمی شود چون این خاک برای کربلای سال ۶۱ است و آن موقع باید تبدیل به خون بشود. این خاک، خاک کربلای الآن نیست. اگر الآن بروی خاک کربلا را نگاه کنی شاید اصلاً این خاک با آن خاک نمی خواند! اگر دقت کنید و تجزیه کنید، مقدار گیرندگی نور را در آن ببینید، خورشید را ببینید و تغییر رنگ و اینها را ببینید می گویند که! مثلاً الآن کربلا خاکش زرد است ولی این یک قدری تیره است، این چرا با آن نمی خواند؟ این باید ۶۱ سال از او بگذرد تا او مثل این بشود! آن وقت آن موقع این خاک قرمز می شود.

تلمیذ: پس معراج هم همین طور است؟

استاد: بله، آن هم همین است.

تلمیذ: شخصی که خلق ابدان می کند بعد در افرادی هم که می خواهند او را ببینند تصرف می کند؟

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. الملاحم و الفتن، سید بن طاووس، ص ۱۷۲.

چون آنها گرفتار زمان هستند یعنی زمان اینها را از آنها برمی‌دارد که می‌توانند شخص را ببینند؟
استاد: این در خود زمان ایجاد می‌کند؛ این الآن در همین زمان یکی مثل خودش درست می‌کند و شما هم در زمان هستید او را می‌بینید و چیزی انجام نمی‌شود.

تلمیذ: چون فرمودید فردای خودش را می‌آورد؟

استاد: خب بالأخره می‌آورد و به بقیه نشان می‌دهد و بقیه می‌بینند. بالأخره وجود خارجی می‌بینند که این وجود خارجی قبایش با این قبایی که الآن آقای ... تن کرده دو تاست. می‌بیند این آقای ... که اینجا نشسته قبایش زرد است ولی ایشان [قبایش یک رنگ دیگر است] است چون این برای فردا است. ولی بالأخره نشان می‌دهد می‌آورد و می‌تواند آن را در این زمان قرار بدهد. البته اگر قدرت داشته باشد و بتواند هر دو وجود را در کنار هم قرار بدهد آن وقت وجودات متعدده اینجا پیش می‌آید یعنی یک مسائلی که اصلاً شنیدنش انسان را به گیجی می‌اندازد تا اینکه انسان ببیند!

بارها خدمتتان عرض کردم که اینهایی که در این تلسکوپ‌های خیلی قوی می‌خواهند مشاهده کنند اصلاً مسائلی را می‌بینند که یک مرتبه برایشان شوک‌آور است، کم‌کم به اینها عکس‌ها و مسائلی نشان می‌دهند و عکس‌هایی که آورده شده است چون اینها می‌خواهند با یک پدیده جدید برخورد کنند. گاهی اتفاق می‌افتد؛ وقتی که خود ما در یک فضای خیلی صاف و غیر لیل مقمر در یک بیابانی قرار بگیریم چقدر ستاره‌ها [عجیب است]! برای من این اتفاق افتاده که واقعاً برای من عجیب بوده است که چطور این قدر این آسمان ستاره داشته - حالا غیر از آن کهکشانشانها و اینها - که اصلاً انگار فضای جدیدی در ذهن ترسیم شده تا آنچه که مشاهده می‌شد.

یک شب ما جایی در نزدیک‌های سرعین اردبیل رفته بودیم و شب در کوه بودیم. همه جا تاریک بود و با چندتا از دوستان بودیم. خیلی وقت پیش در زمان سابق بود بعد یک دفعه من گفتم که چراغ را خاموش کنیم برویم بیرون را نگاه کنیم. وقتی بیرون آمدیم واقعاً همه یک مرتبه گفتند که وای! یعنی همه بی‌اختیار یک هم‌چنین [حالی] برایشان پیدا شد. حالا شما فرض کنید که اگر آنها بخواهند با آن تلسکوپ [ببینند چه حالتی برایشان پیش می‌آید]. اگر اینها یک مرتبه بیایند ببینند می‌گویند که ممکن است برایشان مشکل پیدا بشود! چون مواجه شدن یک دفعه‌ای با یک فضای جدید است. یعنی آدم می‌بیند که من در این فضا زندگی می‌کنم؟! این فضایی که از این طرفش آتش دارد می‌آید و از آن طرفش چه دارد می‌آید و از این طرفش ستاره‌ها فلان هستند چون مسائل توده‌های آتش و اینها هست یک دفعه می‌گوید که من در این فضا دارم زندگی می‌کنم؟! این خیلی برای آنها غیرقابل قبول است. می‌گویند که افرادی که چشمشان باز می‌شود یک ذره باز می‌شود اگر

بخواهد یک دفعه باز بشود اصلاً ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾^۱ آن طوری قضیه پیش می آید که وقتی تحمل آن بارقه های جلالیه نیست یک مرتبه پودر می شود و همه چیز از بین می رود و متلاشی می شود.

تلمیذ: آن کسی که خلق ابدان می کند، نسبت به دیگران هم می تواند این تصرف را بکند؟
استاد: بله.

تلمیذ: سلول های بنیادی هم شبیه این است؟
استاد: البته شباهتی دارد.

تلمیذ: فقط آن طول زمان دارد شاید هم طول زمان برداشته شد عین خود همان شخص می آید دیگر.

استاد: بله. این هم از نظر چیزهای جدید به درد می خورد!

آن روزی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - سوره یس را داشتند در مسجد قائم تفسیر می کردند، قشنگ یادم است. من سن زیادی نداشتم حدود شانزده یا هفده سال بودم. ایشان داشتند راجع به حضرت عیسی می گفتند که ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ وقتی داشتند این قضیه را می گفتند، گفتند که تعجب نکنید عن قریب علم و تکنولوژی به این خواهد رسید و شما می بینید - به افراد رو کردند - که چطور افراد از سلول یک پوست انسان، می توانند یک انسان بسازند! آن وقت می گویند که امام علم غیب ندارد! اینکه شاگرد امام است این طوری است. وقتی که امام رضا یا موسی بن جعفر علیهم السلام اراده می کند شیر روی پرده را تبدیل به شیر سیصد کیلویی می کند،^۳ حضرت چه کار می کند؟! خلق مثال می کند دیگر. وقتی خلق مثال کرد خلق خارجی شد. نفس خلق مثال مساوی با [خلق خارجی] است و لازم نیست از داخل باغچه سیصد کیلو خاک بردارد و باهم ترکیب کند آن طوری که علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - می فرمایند، متنها آن زمان را بردارد و... نه!^۴ خلق مثال می کند و شد. این دیگر نیاز به ماده و چیز دیگر ندارد. اگر ما این مسئله را ادراک بکنیم مشکل ترین مسئله فلسفی حل شده است که مسئله ربط حادث به قدیم است و دیگر سلسله طولیه برداشته می شود و ما چه زمانی خلق شدیم و زمانی بوده یا نبوده

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۱۳:

«و چون پروردگارش بر کوه جلوه نمود آن کوه را خرد ساخت و موسی مدهوش بر زمین افتاد.»

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۰:

«تحقیقا مثل عیسی در نزد خداوند، مثل آدم است که او را از خاک خلق نمود، و سپس به او گفت: بوده باش! پس او بوده خواهد بود.»

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶۷.

۴. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۹.

است تمام این مسائل إن شاء الله روشن می شود.

اللهم صل على محمد و آل محمد